

تصمیم نورانی سکینه خانم

سکینه احمدی ۳۷ سال دارد و به دلیل بیماری مننژیت قلبی که در دوازده سالگی عود کرد، حالش به قدری رو به وخامت رفت که بعد از گذراندن یک هفته سخت در کما، ابتدا ابایی حسی کامل دست و پا و بعد از آن هم بانابینایی کامل مواجه شد. سکینه چهره‌ای شیرین و دوست داشتنی دارد. بعضی حرف‌ها در دهانش کامل نمی‌چرخد و آن‌ها را قورت می‌دهد و مانند بچه‌ها با هیجان و تند تند و البته دل‌نشین حرف می‌زند؛ «فکر می‌کردم دست و پایم فلج شده و کار تمام است اما خدا را شکر با دعای پدر و مادر و نذر و نیازهایی که برایم کردند، بعد از یک سال بهبودی پیدا کردم».

سکینه خانم از آن آدم‌هایی به نظر می‌رسد که اهل بگو بخند و معاشرت است؛ به همین دلیل، برعکس خیلی از روشن‌دلان دیگر که تا سال‌ها بعد از مواجهه با چنین مسئله‌ای، افسرده می‌شوند، در چهارده سالگی تصمیم گرفت به نزدیک‌ترین محل آموزشی خانه‌شان برود و در عرض شش ماه خط بریل و بافت شال گردن را آموخت. قصه این بافتنی و ارادتش به اهل بیت (ع) نوری که در قلبش دارد، باعث شد چهار سال پیش تصمیم جالبی بگیرد؛ یک روز دوازدهم صفحات قرآن را ورق می‌زد و متوجه شد خطوط بریل روی صفحه کم‌رنگ شده و بعد از مدتی ممکن است دیگر قابل خواندن نباشد. خیلی دوست داشتیم کاری کنیم که این خطوط قرآن تا سال‌ها باقی بماند و دیگران هم که مثل من نابینا هستند، از آن

استفاده کنند؛ بنابراین بافت صفحات قرآن با مرورید را از جزء ۳۰ شروع کردم و تصمیم دارم اولین کارم را به حرم امام رضا (ع) هدیه بدهم».

حالا صفحات پارچه‌ای مشکی که با هنر دست سکینه خانم دارد به آیات نورانی قرآن منور می‌شود، همیشه همراهش است، حتی در زمان گفت‌وگو با ما آن را کنار خودش دارد.

طبق محاسباتی که احمدی انجام داده است، باید برای انجام این کار، ۲ هزار و ۵۰۰ صفحه بیاقد. هر صفحه حدود چهار روز زمان می‌برد و او تا به حال توانسته ۲۲ سوره را طی این سال هاتمام کند؛ زیرا برای کمک هزینه زندگی مشترکش، ژاکت، شال گردن، کیف و... هم می‌بافد. سکینه هم مثل بقیه دوستانش با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می‌کند و فراهم کردن اقلام و بافت هر صفحه برایش ۳۵۰ هزار تومان آب می‌خورد که تأمین این هزینه برای او و شوهرش سخت است. با این حال هر روز در تصمیمش جدی‌تر می‌شود و عاشقانه این خطوط معنوی را به هنرش آغشته می‌کند.

مصائب دست‌فروشی علی

فکر کن بابینایی کامل به دنیا آمده باشی اما بعد از پنج سال، دقیقا زمانی که دلت می‌خواهد تازه به کشف دنیای پیرامونت پردازی، یک بیماری وخیم به نام تومور مغزی در بدنت کشف شود و تو را به مرحله نابینایی مطلق و فلج دست برساند. علی عیسی زاده با ۲۷ سال سن، همان کودک شاد و پرانرژی قصه ماست که حالا مددجوی خیریه جابرین عبدا... انصاری است. او هم بدون شک رؤیاهایی برای خود داشته و دارد و برای به دست آوردن نشان تلاش می‌کند اما نابینایی، ترمز زندگی‌اش را کشیده و باعث شده برای تأمین مخارج خود به دست‌فروشی روی بیاورد؛ بعد از آنکه تومور مغزی، خودش را نشان داد، هنوز بینایی اندکی داشت و با همان وضعیت، در مدرسه ویژه توان‌یابان تاکلاس نهم درسم را ادامه داد اما بعد از آن، تومور کوچک و کوچک‌تر شد و بینایی اندک‌تر هم به طور کامل از دست داد که باعث شد افسرده‌تر شود و در خانه بماند. «علی پنج سال، خود را در خانه حبس کرد اما بعد طاقش طاق شد و تصمیم گرفت تنها کاری را که از دستش برمی‌آید، انجام دهد؛ یعنی دست‌فروشی. ابتدا چند بسته دستمال کاغذی به صورت نسیم تهیه کرد و کم‌کم از سود آن‌ها به فروش خودکار، بیسکویت، جوراب، ماژیک، آدامس و... رسید. در مسیر شغلی که به ناچار انتخاب کرده است، مصائبی دارد؛ «من مشتری‌ها را نمی‌بینم اما خیلی وقت‌ها متوجه می‌شوم

کالایی را از من گرفته اند یا از بساطم برداشته اند و بدون اینکه پولش را بدهند، رفته‌اند. طبیعتا من نمی‌توانم دنبالشان بدم و تا پولم را پس بگیرم، برخی هم بیشتر از قیمت تمام شده کالایی که می‌خرند، می‌پردازند؛ البته این افراد خیلی کم هستند و بیشتر اوقات، ضرر می‌کنم».

علی گویا از آن جوان‌های پرشور و شور است؛ چون به گفته خودش «عصا زبانه می‌شکند، اما دلیل این موضوع هم پیاده‌روی‌های غیراستاندارد محله گلشهر است؛ «پیاده‌روی‌های محله ما بالا و پایین زیاد دارد. بعضی جاها عرض آن به قدری کم است که نمی‌توان راه رفت. یک مسیر کوتاه با این وضعیت دوساعت ممکن است طول بکشد. در حالی که اگر در خیابان راه بروم، نیم ساعته می‌رسم؛ به همین دلیل بیشتر اوقات در خیابان که سطح صافی دارد، راه می‌روم اما زیر چرخ ماشین‌ها، موتور و دوچرخه هم عصا زبانه می‌شکند. ام. وقتی اعتراض می‌کنم می‌گویند نابینا هستی که باش! می‌خواستی از پیاده‌روی بروی».

بی‌مهری‌های افراد بینا به نابینایان

مشکلات و مسائل دیگری که از دیری بیان می‌کند، شاید هیچ فرد بینایی با آن‌ها مواجه نشده باشد. اما این روشن‌دلان روزی با ساده‌ترین مسائل دست به گریبان هستند که این موضوعات، اگر برای هر فردی اتفاق بیفتد، او را منزوی کند. این عصبانیت‌های شهرمان حتی برای سوار شدن بسکی‌های اینترنتی یا راه رفتن در پیاده‌روی خیابان‌های هر به ویژه محله گلشهر با مسائل عجیب و غریب و دور از بنی‌رو به رو هستند که از دیری به گوشه‌ای از آن‌ها اشاره کند اما یقیناً در نشست بر جان این افراد، عمیق‌تر از ن‌کلمات است؛ «رفت و آمد برایشان سخت است. غالبا دلیل مشکلات جسمی حرکتی که دارند باید یک همراه شته باشند تا برای سوار شدن خودرو، رد شدن از خیابان پیاده‌روی معمولی کمکشان کند. خودشان به تنهایی نمی‌توانند سوار اتوبوس شهری شوند. وقتی تاکسی اینترنتی می‌گیرند و راننده متوجه نابینایی فرد می‌شود، فرار لغوی می‌کند».

سیم پیاده‌روی‌ها و خط‌کشی زرد و ویژه روشن‌دلان در محله، سات مشاوره تخصصی ویژه نابینایان، حمایت‌های مانی، برگزاری اردوهای تفریحی کوتاه و کم‌هزینه سوی سازمان‌ها و ارگان‌های دولتی و نهادهای مردمی، هم‌کردن ایاب و ذهاب برای یک زیارت ساده و معمولی حرم امام رضا (ع) و ایجاد فضاهایی که کمی حال این شن‌دلان را خوب کند، از جمله پیشنهادهایی بود که ری‌م طرح کرد.

نبود بازار فروش

شکیلا کریمی هم از دیگر مددجویان این خیریه است که از ابتدا نابینا نبوده و در پنج سالگی به دلیل آب مروارید، نور چشمانش را از دست داده و به مرور زمان مشکلات جسمی حرکتی و روماتیسم مفصلی هم پیدا کرده است. او با وجود این شرایط، استاد ماهر در حوزه هنرهای بافتنی، مکرومه بافی، فرشینه و مروارید بافی است و هنرجویان بینایی هم داشته و به آن‌ها آموزش داده است. شغل و درآمد برای شکیلا بیش از همه مهم است؛ زیرا پدر و مادرش دیگر توان کار ندارند و او، هزینه‌های زندگی سه نفره‌شان را می‌پردازد و با اعتماد به نفس می‌گوید: «من الان نان آور خانه هستم و اگر برایم بازار کاری باشد، به کسی احتیاجی ندارم اما متأسفانه فروشم بسیار اندک است. به سستی هزینه اجاره یک میز رادر نمایشگاه‌های صنایع دستی جور می‌کنم اما مردم بیشتر به سراغ

خوراک و اغذیه می‌روند تا محصولات هنری. افرادی شبیه شکیلا که شاید در ظاهر، جسم معلولی دارند اما کم‌همت بسته‌اند تا زندگی‌شان را ادامه دهند، در شهرمان کم نداریم. به گفته او، خیلی از دوستان و هم‌درانش هنرمندند اما به دلیل نبود بازار کار و ناتوانی در فروش محصول و نبود حمایت ارگان‌ها و سازمان‌ها و خیران، با ابتدایی‌ترین مسائل معیشتی دست و پنجه نرم می‌کنند. شکیلا توان آموزش هم دارد اما مراکز فرهنگی و هنری یا آن‌ها که می‌توانند کاری برای این روشن‌دلان شهر انجام دهند، آن‌طور که باید و شاید از این توانمندی، حمایت نمی‌کنند.